

۳ در عبارت زیر چند غلط املائی وجود دارد؟

«مصلحت آن باشد که تو را حیلتي آموزم تا از محنت خصمان و مهتران خویش برهی. بازرگان به ملاطفت پاسخ داد و مواعید خوب مقابله کرد و بر وی ثنا و آفرین پیوست و گفت اگر از این بند استخلاص حاصل آید، حقوق مناصحت تو به ادا رسانم و به مجازات این، به قدر طاقت و وسع، مشکور و سپاسگذار باشم و دوستی را به اتحاد مؤکد گردانم.»

۱. ۰ ۲. ۱ ۳. ۲ ۴. ۳

۴ در عبارت زیر چند قید به کار رفته است؟

«هیچ کس نمی‌دانست حوادث آن روز چگونه به سرعت تمام معادلات قدرت‌های جهانی و ایادی داخلی و خارجی آنها را این گونه آشفته و آنها ناامیدانه گریختند.»

۱. ۲ ۲. ۳ ۳. ۴ ۴. ۵

۵ کدام یک از کلمات مشخص شده قید نیست؟

- | | |
|----------------------------|-----------------------------|
| ۱ برداشسته دل ز کار او بخت | ۲ آمد سویی کعبه سینه پر جوش |
| ۳ مجنون چون حدیث عشق بشنید | ۴ از جای چو مار حلقه برجست |
| ۱ درماند پدر به کار او سخت | ۲ چون کعبه نهاد حلقه در گوش |
| ۳ اول بگریست پس بخنیدید | ۴ در حلقه زلف کعبه زد دست |

۶ در کدام گزینه تمام کلمات مشخص شده قید هستند؟

- ۱ چراغدان را هم که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستد، فراموش نکن.
- ۲ گریه کنی اگر، که آفتاب را ندیده‌ای، ستاره‌ها را هم نمی‌بینی.
- ۳ آنگاه برزیگری گفت با ما از کار سخن بگو و او در پاسخ چنین گفت.
- ۴ اگر توان ندارید که کار خود با عشق درآمیزد و پیوسته بار وظیفه‌ای را ناامید بر دوش می‌کشید، از کار دست بشوید.

۷ در کدام گزینه هم «واو ربط» وجود دارد و هم «واو عطف»؟

- | | |
|---|---|
| ۱ دیرخواب و زودخیز و تیزسیر و دوربین | ۲ خوش‌عنان و کش‌خرام و پاکزاد و نیکخوی |
| ۳ نطق و سکوت و ادب، دانش و جهل و طلبت | ۴ خوب و بد و روز و شب، بر همه نامعتمد |
| ۳ این خرابات مغان است و در او زنده‌دلان | ۴ شاهد و شمع و شراب و غزل و رود و سرود |
| ۴ شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است | ۴ نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان |

۸ کدام گزینه با شعر زیر قرابت معنایی دارد؟

«گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده‌ای / ستاره‌ها را هم / نمی‌بینی.»

- | | |
|--|--|
| ۱ یار من با دگران یار شد، افسوس، افسوس | ۲ رفت و هم صحبت اغیار شد، افسوس، افسوس |
| ۲ پیش از این بر رفتگان افسوس می‌خوردند خلق | ۳ می‌خورند افسوس در ایام ما بر ماندگان |
| ۳ بدین کهنه ویرانه تخمی مکار | ۴ که آرد سرانجام افسوس، بار |
| ۴ می‌آور به افسوس عمری به سر | ۴ که جز بار خاطر ندارد ثمر |

۹ کدام گزینه با شعر زیر قرابت معنایی دارد؟

«گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده‌ای / ستاره‌ها را هم / نمی‌بینی.»

- | | | |
|---|---|--|
| ۱ | ای مرد ره این عمر به افسوس مکن خرج | کاین عمر چو بگذشت دگر بازبینی |
| ۲ | دریغی ماند و سودی نه، همه چشمم پر از خون شد | چه حاصل شد مرا از خون جز از تاری جهان دیدن |
| ۳ | افسوس مردنم مخور ای پادشاه حُسن | زیرا گدای مرده نیززد به ماتمی |
| ۴ | برو به هرچه تو داری بخور، دریغ مخور | که بی دریغ زند روزگار تیغ هلاک |

۱۰ کدام گزینه با شعر زیر قرابت معنایی دارد؟

«آن که با بی‌میلی، خمیری در تنور نهد، نانِ تلخی و استاند که انسان را تنها نیمه سیر کند.»

- | | | |
|---|-------------------------------|------------------------------|
| ۱ | اگر نهی سر رغبت بر آستانه کار | کف نیاز دگر سوی مردمان نکنی |
| ۲ | زان تنور سرد و زان نان خمیر | چون توانی داشت مهمان نیم سیر |
| ۳ | صد کراحت در درون تو ز کار | کی رسانی بر در منزل تو بار |
| ۴ | گدا را کند یک درم سیم، سیر | فریدون به ملک عجم نیم سیر |

درس هجدهم

خوان عدل

دیوان غربی - شرقی، یوهان ولفگانگ گوته، ترجمه کوروش صفوی

۱: تضاد و مجازاً تمام مناطق

۱) غرب از آنِ خداست

مجازاً قدرت، اختیار
آسوده در دستان خداست.

۱) شرق از آنِ خداست

تضاد و مجازاً تمام مناطق
و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز

مفهوم شعر: حاکمیت خداوند بر تمام جهان

بی قید و شرط
اوست که عادل مطلق است،سفرهٔ فراخ و گسترده (فوان عدل: اضافهٔ تشبیهی: عدالت مثل سفره)
و خوان عدل خود را بر همگان گستردهجمع اسم
باشد که از میان آسمای صدگانه‌اش،ستایش کنیم
او را به همین نام بستاییم،آمین!
مفهوم شعر: عدالت فراگیر خداوند

در معنای باشد
اگر فکر و حواسم این جهانی است،قسمت، نصیب
بهره‌ای والاتر از بهر من نیست (در معنای نفاهد بود (اگر فکر و حواس من این جهانی باشد، به بهره‌ای والاتر، دست نفاهم باخت.)مجازاً جسم فانی یا تعلقات زمینی
میرل سافتن؛ دگرگون سافتن، تغییر دادنروح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد،

غبار: مجازاً چیز بی ارزش (همینس فاک)؛ ضمیر «ش»: آن را (روح را)

مجازاً نقطه
در معنای در
بالا، بالاترزیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود.

مفهوم شعر: عظمت روح انسان و تلاشش برای فراتر رفتن از جهان مادی

هر نفسی را دو نعمت است:

۱: تضاد

۱)

۱)

نفس
دم فرو دادن و برآمدنش؛

پایین دادن بالا آمدن

مدرک‌کننده، یاری‌دهنده

آن یکی مُمدّ حیات است،

۲: اقتباس از دیباجه گلستان

۲

این یکی مُفَرِّح ذات؛ ← نفس، وپور

← شاری بَشَن، نشاط‌آور

درهم بافته، دارای عناصر وابسته به هم

و چنین زیبا، زندگی درهم تنیده است

و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج

رها شدن

و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.

مفهوم شعر: نعمات بی‌پایان خداوند و لزوم شکرگزاری انسان

← معتبر؛ مقرر، ارزشمند

بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم

← بر پشت زین ماندن؛ کنایه از همواره در حال سفر بودن

← منظور، انسان فقیر و یکه‌نشین است که اراده لازم برای برآستن و کشف جهان را ندارد.

تو در کلبه و خیمه خود باز بمان

مجازاً زندگی مقصر و بسته

بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم

ستارگان

بالا

و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

مفهوم شعر: تأکید بر گشت و گذار و کشف دنیا به جای تنبلی و تن‌دادن به زندگی حقیرانه روزمره و خورد و خواب

← منظور فراوند است

او اختران را در آسمان نهاده

۱: تضاد و مجازاً همه جا

۱ ۱

تا به بر و بحر نشانمان باشند ← برای ما نشان باشند، ما را راهنمایی کنند

← فشکی، بیابان دریا

بالاها، دوردست‌ها

تا نگه به فرازها دوزیم

اندوختن؛ جمع کردن، به دست آوردن

تا از این راه، لذت اندوزیم.

مفهوم شعر: خداوند اجزای طبیعت را برای راهنمایی و لذت انسان آفریده است.

روان خوانی

آذرباد

پرنده‌ای به نام آذرباد، ریچارد باخ؛ ترجمه سودابه پرتوی

نور، روشایی | اذات تشبیه

صبح بود و پرتو آفتاب مانند طلا روی امواج دریا می‌درخشید. نزدیک به یک کیلومتر دور از ساحل یک قایق ماهیگیری آب

سر و صدای هانکی از شاری، بوش و فروش

را شکافته، به پیش می‌رفت. از سوی دیگر، هلهله و آوای مرغان دریایی که برای به دست آوردن غذای خود به ساحل

کنایه از به سمتی حرکت کردن | انعکاس صدا، پژواک

روی آورده بودند، در فضا طنین افکنده بود. روز پرتحرک دیگری شروع می‌شد. در مسافتی دورتر، آذرباد مشغول تمرین پرواز بود.

سر خوردن؛ ناامید شدن

آذرباد، یک مرغ عادی نبود که از تمرین سر بخورد. بیشتر مرغ‌های دریایی نمی‌خواستند بیش از آنچه راجع به پرواز می‌دانستند، بیاموزند. برای آنها فقط پرواز به طرف ساحل برای دست یافتن به غذا مطرح بود، ولی آذرباد بیش از هر چیز در زندگی از آموختن پرواز لذت می‌برد. او به زودی دریافت که این طرز فکر سبب می‌شود که او محبوبیت خود را میان دیگران از دست بدهد. مادرش پرسید: «چرا... آذرباد؟ چرا برایت سخت است که مثل دیگران باشی؟! چرا نمی‌پذیری که این جور پروازها برای پرندگان دیگر مناسب است، نه برای ما. پسرم چرا غذا نمی‌خوری؟ تو یک پارچه

کنایه از لاغر شدن

پوست و استخوان شده‌ای.»

آذرباد: «برای من مهم نیست که استخوان و پوست باشم. من می‌خواهم نهایت توانایی خودم را در کار پرواز بسنجم.» پدرش با مهربانی می‌گفت:

«ببین پسرم! زمستان نزدیک است و قایقرانان کمتر روی آب خواهند آمد. ماهی‌ها در عمق زیادی شناور خواهند شد. تمرین پرواز کار

کنایه از فایده‌ای نداشتن

بدی نیست ولی برای تو نان و آب نمی‌شود. پسرم فراموش نکن که منظور از پرواز، به دست آوردن خوراک است.»

رضایت، قبول

آذرباد سرش را به علامت رضا تکان داد و برای چند روز آینده، کوشید تا مانند دیگران باشد، ولی خود را نمی‌توانست راضی کند. با خود می‌اندیشید که اگر تمام این وقت را صرف آموختن پرواز کرده بود، چقدر می‌توانست پیشرفت بکند. طولی نکشید که آذرباد دوباره تنها شد. دور از ساحل، گرسنه ولی خوشحال بود؛ زیرا که دوباره آموختن را آغاز کرده بود.

مسئله اصلی سرعت بود و او با یک هفته تمرین توانست بیش از هر مرغ دریایی دیگر سرعت بیاموزد. وی در اندک مدتی

واحد اندازه‌گیری طول، هروداً شش کیلومتر

فرسنگ‌ها راه می‌رفت و با این سرعت، معمولاً بال‌های او ثبات خود را از دست می‌دادند. باز هم تمرین می‌کرد. هزار متر بالا رفت و به طرف پایین سرازیر شد ولی هر بار بال‌چپش چند ثانیه از حرکت باز می‌ایستاد و در این حال به شدت به طرف چپ کشیده می‌شد. ده بار این پرواز را تکرار کرد و هر بار وقتی به سرعت هفتاد کیلومتر در ساعت می‌رسید، بال‌هایش در هم می‌پیچید، مقداری از پرهایش کنده می‌شد و به سختی در آب می‌افتاد.

اکنون سرعت او از مرغان دریایی دیگر زیادتر شده بود، ولی این پیروزی، زودگذر بود؛ زیرا به محض اینکه زاویه

پروازش را عوض کرد، باز همان اتفاق همیشگی روی داد؛ بال‌هایش در هم پیچید و به سختی در دریا افتاد. وقتی

کنایه از متوجه موقعیت شدن

به خود آمد، شب بود. و مهتاب در آسمان پدیدار شده بود. آذرباد مدتی روی آب شناور بود. خود را در آب رها کرد و درحالی که فرو می‌رفت از درون خود ندایی شنید: «این راه حل نیست. تو یک مرغ دریایی هستی و طبیعت، سر راه تو مشکلاتی نهاده است. وقتی می‌توانستی این‌طور پروازها را بیاموزی که تکامل مغزت از این بیشتر می‌بود. اگر باید با سرعت زیادتر پرواز کنی، بال‌های کوتاه می‌داشتی. پدرت حق داشت، باید حماقت را کنار بگذاری، به دیگران ببیوندی و از اینکه مرغ دریایی محدود و بیچاره هستی، راضی باشی.» از آن لحظه به بعد، با خود عهد کرد که یک مرغ دریایی عادی باشد ... روزها گذشت. آذرباد با خود می‌اندیشید: «آنچه احتیاج دارم فقط یک بال کوتاه است؟» می‌توانم بال‌هایم را جمع کنم و فقط با نوک آن‌ها پرواز کنم. آذرباد سپس دو هزار متر ارتفاع گرفت و بدون اینکه برای یک لحظه فکر مرگ یا شکست را بکند، بال‌هایش را جمع کرد و شروع به پایین آمدن کرد. چشم‌هایش را در جهت خلاف باد بست و همین‌طور که باد، محکم به صورتش می‌خورد، وجد و شادی را در رگ‌های خود حس می‌کرد. آذرباد از اینکه پیمان خود را شکسته بود، احساس پشیمانی نداشت.

فوشی، شادمانی

پیش از سپیده دم، آذرباد شروع به تمرین کرده بود. از شعف و شور زندگی لرزش خفیفی بر اندام خود احساس می‌کرد و از

افتخار می‌کرد

اینکه بر ترس خود غلبه کرده بود، به خود می‌بالید. به سوی دریا سرازیر شد.

ارادت تشبیه

پس از پیمودن چهار هزار متر به نهایت سرعت خود رسیده بود. مانند دیوار محکمی باد را می‌شکافت و به پیش می‌رفت. با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت در پرواز بود. به هیچ چیز جز پیروزی فکر نمی‌کرد. او به سرعت نهایی رسیده بود. یک مرغ دریایی توانسته بود با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت پرواز کند. این بزرگ‌ترین لحظه در تاریخ مرغ‌های دریایی بود.

آذرباد به طرف مکان دورافتاده خود رفت و به تمرین خود ادامه داد. او به تدریج با تمام فنون هوانوردی آشنا می‌شد. آن روز او با هیچ کس سخن نگفت و تا غروب پرواز می‌کرد؛ او حلقه زدن، کند غلتیدن، تند غلتیدن و انواع چرخیدن را تمرین کرد و آموخت.

او با خوشحالی، پیش از فرود آمدن در هوا حلقه‌ای زد و سپس به زمین نشست و با خود فکر کرد وقتی همه مرغان بدانند، غرق در شادی خواهند شد؛ زیرا ما می‌فهمیم که توانایی ما مرغان دریایی بیش از آن است که گمان می‌کردیم. حالا زندگی چقدر پرمعنی شده است. ما می‌توانیم در زندگی هدف دیگری داشته باشیم. وقتی نزدیک مرغان دریایی رسید، دید که آنها دور هم جمع شده‌اند و مشغول مشورت درباره مسئله‌ای هستند. مدتی در این حالت، نگران بودند.

صدرا، فُشک باشد؛ حس آمیزی

بی‌آبرویی (متضاد افتخار)

«آذرباد! در وسط بایست.» صدای رئیس گروه، خشک و جدی بود. ایستادن در وسط دو معنی داشت: افتخار یا ننگی بزرگ!

رئیس گروه داد زد: «آذرباد! برای ننگ بزرگی که به وجود آورده‌ای، رو به روی مرغ‌های دریایی بایست!

کتابچه از نافرمانی

یک روز خواهی دانست که سرپیچی از قوانین اجتماع در زندگی برای تو سودی نداشته است. مرغان دریایی حق ندارند در چنین موقعیتی به رئیس خود جواب بدهند ولی آذرباد خاموش نماند.

«سرپیچی از قوانین اجتماع؟ این غیرممکن است! برادران من، چه کسی مسئولیت را بهتر از آن مرغ دریایی می‌فهمد که مفهوم و هدف والاتری در زندگی می‌جوید؟! هزاران سال ما برای پیدا کردن کله ماهی‌ها و نان مانده در میان قایق‌ها و صخره‌ها تلاش کرده‌ایم و حالا دلیل دیگری برای زندگی داریم: آموختن، یافتن و آزاد

فرصت

بودن. تنها اندکی مهلت به من بدهید تا به شما نشان بدهم که چه یافته‌ام.»

کتابچه از آله شرن و آلهی به دست آوردن

مرغان دریایی حاضر نشدند عظمت آنچه را که می‌توانستند در پرواز بیابند، بپذیرند. آنها نخواستند چشمان خود را باز کنند و به دقت به دنیا بنگرند. آذرباد هر روز چیز تازه‌ای یاد می‌گرفت. آنچه آرزو داشت که گروه مرغان دریایی بیاموزند و انجام دهند، خودش به تنهایی انجام می‌داد. از قیمتی که برای به دست آوردن این نعمت بزرگ پرداخته و از گروه مرغان خارج شده بود، هیچ غمگین نبود. آذرباد در این مدت درک کرد که زندگی یکنواخت، ترس و خشم عواملی هستند که عمر مرغان دریایی را کوتاه می‌کنند.

عصر یک روز دو مرغ آمدند و آذرباد را در آسمان آرام و راحتش یافتند. آذرباد پرسید: «شما کی هستید؟»

«آذرباد، ما از گروه تو هستیم. ما برادران توایم و آمده‌ایم تا تو را به مکانی بالاتر ببریم.»

آذرباد با آن مرغان به پرواز درآمد. حس می‌کرد که با سرعت دویست و پنجاه کیلومتر در ساعت، پروازی عادی می‌کند. سرعت دویست و هفتاد و سه برایش سرعت نهایی بود ولی باز آرزو داشت که بتواند تندتر برود. پس هنوز برای او محدودیتی

امکان‌پذیر

وجود داشت و با اینکه خیلی تندتر از گذشته پیش رفت ولی باز سرعتی وجود داشت که رسیدن به آن برایش میسر نبود.

یک روز صبح، وقتی با آموزگارش، بزرگ امید، مشغول تمرین حلقه زدن با بال‌های بسته بود، اندیشه‌ای در خاطرش گذشت و چنین پرسید:

«پس بقیه کجا هستند، بزرگ امید؟»

در اینجا مرغ‌ها افکار خود را به آرامی و بدون سر و صدا به یکدیگر انتقال می‌دهند و آذرباد نیز از این فن استفاده می‌کرد.

«پس چرا مرغان بیشتری اینجا نیستند. در آنجا که پیش از این بودم ...»

بزرگ امید سخن او را برید و چنین گفت: «هزاران هزار مرغ دریایی وجود دارد ... می‌دانم!»

تنها جوابی که می‌توانم به تو بدهم این است که فراموش مکن که شاید میان یک میلیون مرغ دریایی، تو تنها کسی بودی که این طرز فکر را داشتی. ما از یک دنیا به دنیای دیگر می‌رفتیم که به نظر شبیه یکدیگر می‌آمدند. بدون اینکه به خاطر بیاوریم از کجا آمده‌ایم و اهمیت بدهیم به اینکه به کجا می‌رویم. تنها برای آن لحظه زندگی می‌کردیم. می‌دانی ما چند مرحله از حیات را طی کردیم تا فهمیدیم که در عالم، به غیر خوردن، جنگیدن و قدرت‌طلبی مرغان چیزهای دیگری نیز وجود دارد. ده هزار مرحله و بعد صدها مرحله دیگر را طی کردیم تا آموختیم تکامل وجود دارد و صدها سال دیگر را باید طی کنیم تا بفهمیم که هدف ما در زندگی، یافتن تکامل و سپس نشان دادن راه آن به دیگران است!

ما دنیای بعدی خود را از روی اصولی که در دنیا می‌آموزیم برمی‌گزینیم. اگر هیچ نیاموزیم، دنیای بعدی نیز تاریک و پر از محدودیت‌ها خواهد بود، ولی تو آذرباد، این قدر سریع آموختی که مجبور نشدی از این هزاران مرحله، عبور کنی و به اینجا برسی!»

نزدیک به یک ماه گذشت. آذرباد با سرعت عجیبی می‌آموخت و همیشه در آموختن سریع بود، ولی حالا که شاگرد برناک بود، تجربه‌ها و اندیشه‌های استاد خود را حتی سریع‌تر جذب می‌کرد. بالاخره روزی رسید که برناک باید می‌رفت. اینها آخرین کلمات برناک بودند: «آذرباد، تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش.»

روزها سپری می‌شد و آذرباد بیشتر به فکر زندگی‌اش در کره زمین می‌افتاد. همان‌طور که روی ماسه‌ها ایستاده بود با خود می‌اندیشید که شاید مرغی در کره زمین وجود داشته باشد که بخواهد مانند او در زندگانی معنایی بالاتر از دنبال ماهی و تگه نان رفتن بیابد. مفهوم عشق ورزیدن برای او این بود که آنچه را دریافته است به مرغان دیگری که می‌خواهند، بیاموزد.

بالاخره آذرباد تصمیم خود را گرفت: «بزرگ امید، من باید به زمین برگردم. شاگردان تو خیلی پیش می‌روند و آنها به آسانی می‌توانند شاگردان جدیدی را آموزش دهند.»

پس از این، آذرباد در خیال خود تصویر گروهی دیگر از مرغان دریایی را در ساحل دیگر ترسیم کرد و به آسانی و به تجربه می‌دانست که او تنها جسمی مرکب از استخوان و پر نیست بلکه مظهر و نماینده کاملی از آزادی و بلندپروازی

گرفتار، بسته، در قید شره

است که با هیچ چیز محدود و مقید نمی‌شود.

«در پرواز هدفی بالاتر از پریدن به این سو و آن سو وجود دارد.» یک حشره نیز همین کار را انجام می‌دهد. پس از سه ماه، آذرباد شش شاگرد پیدا کرده بود. آنها همه از جامعه مرغان رانده شده بودند و همه برای آموختن پرواز شور و هیجان داشتند، ولی برای آنها تمرین پرواز راحت‌تر از معنی و هدف آن بود. «هریک از ما در واقع صورتی از

بی قید و شرط، کامل

اضافه تشبیهی (حقیقت مثل پرند)

مرغ حقیقت هستیم، صورتی از آزادی مطلق.»

آذرباد وقت غروب این سخنان را می‌گفت: «آموختن دقیق و کامل پرواز، یک قدم ما را به درک جوهر و باطن

کنایه از ترک شدن، رها شدن

خود نزدیک می‌کند. هر چیزی که ما را محدود می‌کند، باید پشت سر گذاشته شود؛ برای این است که سرعت زیاد، کم و فن هوانوردی را می‌آموزیم.»

ولی هیچ کدام از شاگردان آذرباد، حتی رزمیار هنوز نفهمیده بود که پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می‌تواند

قابل دست یافتن

تحقق پذیر باشد.

«سرتاسر بدن شما چیزی جز اندیشه‌های شما نیست؛ یعنی همان‌طور که شما خود را می‌بینید. اگر زنجیرهایی که بر روی

کسلیدن: گسستن، پرا شدن

افکار شماست، بشکنند، زنجیرهای جسم شما نیز از هم می‌گسلد.»

تا طلوع آفتاب، تقریباً هزار مرغ آنجا بودند و با کنجکاو، آذرخش، یکی از شاگردان آذرباد را می‌نگریستند. دیگر برایشان مهم نبود که دیده شوند یا نه. آنها تنها گوش می‌دادند و می‌کوشیدند که آذرباد را درک کنند. آذرباد

دربارهٔ موضوعات بسیار ساده سخن می‌گفت. دربارهٔ اینکه یک پرنده باید پرواز را بیاموزد، و آزادی در نهاد اوست و

کتابه از عبور کردن، ترک کردن

باید محدودیت‌ها را پشت سر بگذارد.

تمسفر

عدهٔ شاگردان هر روز بیشتر می‌شد. عده‌ای از روی کنجکاوی، عده‌ای از روی علاقه و جمعی برای ریشخند می‌آمدند. یک روز رزمیاری نزد آذرباد آمد و گفت: «شاگردان همه می‌گویند که تو حتی اگر موجود شگفت‌انگیزی نباشی، هزار سال از زمانهٔ ما پیشرفته‌تری!»

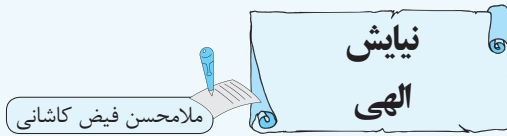
آذرباد آهی کشید. افسوس، آنها هنوز او را خوب درک نکرده بودند. با خود می‌اندیشید:

«وقتی کسی هدفی غیر از آنچه همه دارند، دنبال کند، می‌گویند یا خداست یا شیطان»

رزمیاری، تو باید تمرین کنی و مرغ حقیقت را مشاهده کنی، حقیقتی که در باطن همهٔ مرغان نهفته است و باید آنها را یاری کنی که این حقیقت را در درون خویش ببینند. این است آنچه من از «عشق» می‌خواهم. این کار بسیار سخت است، و تو باید راه و رسم آن را بیابی.»

ذات، وپور

رزمیاری، تو دیگر به من نیاز نداری، باید بکوشی طبیعت و جوهر خود را بیابی و آن، طبیعت واقعی و بدون محدودیت توست و اوست که آموزگار تو خواهد بود.»



ملاحسن فیض کاشانی

۱ الهی ز عصیان مرا پاک کن جمع عمل، کارها پاک، تند و فرزند
 در اعمال شایسته چالاک کن نافرمانی، گناه و معصیت

فدایا، مرا از نافرمانی گناه، پاک و در انجام کارهای شایسته، پاک و تیزیاگردان

۱ / ۱: تکرار / ۲: تضاد

۲ به عصیان سراپای آلوده ام مجازاً تمام و پیور
 سراپا ز آلودگی پاک کن اراده

تمام و پیور من به گناه آلوده است؛ تو آن را از این آلودگی پاک گردان

۳ دلم را بده عزم بر بندگی دارای هوا و هوس، هواپرست
 نه چون بی‌غمانم هوسناک کن اراده

منظور، کسانی هستند که غم آفرت و بندگی خدا را ندارند (نقش «م» مفعول است؛ نه چون بی‌غمان، مرا ...)

اراده بندگی [فحوت] را در دل من قرار بده. من را همچون انسان‌هایی که غم آفرت و بندگی تو را ندارند، هواپرست نگردان.

۱ / ۱: تکرار / ۲: جناس

۴ به خاک درت گر نیارم سجود درگاه تو
 مکافات آن بر سرم خاک کن کیفر، جزا کنایه از تیره‌بفت گردان

اگر من در برابر خاک درگاه تو سپهر نکنم (و بندگی تو را فراموش کنم)، به جزای آن، من را تیره‌بفت گردان.

۱ / ۱: نشاط و غم: تضاد

۵ نشاطی بده در عبادت مرا استعاره از شیطان
 دل لشکر دیو، غمناک کن به من مجازاً لشکریان

فدایا، برای عبادت به من نشاط و سرزندگی عنایت کن تا سپاهیان شیطان با دیدن آن، اندوهگین و ناامید شوند.

۱ / ۱: تلمیح به آیه ۱۹ سوره الحاقه: هرکس نامه‌اش در دست راستش قرار گیرد ...

۶ به حشرم بده نامه در دست راست ترس، هراس «م» مفعول است؛ من را در آن روز از هول بی‌باک کن
 ز هولم در آن روز بی‌باک کن رستافیز، قیامت؛ (م، جوش ضمیر است، به حشر، نامه‌ام ...)

در روز قیامت، من را از اهل بهشت قرار بده و من را در آن روز، در برابر وحشتی که همگان را فرا می‌گیرد، شجاع و آسوده گردان

کلمات دارای اهمیت الایی

مطلق - خوان عدل - ممد حیات - مفرح ذات - بر و بحر - غبار - زین - فراز - هلهله - طنین - مقید - تحقق پذیر - عصیان - عزم - حشر - هول - به محض این که - مهلت.

همه در هر کلمه

تمرینات درس هجدهم

قلمرو زبانی

۱ معنای کلماتی که زیرشان خط کشیده شده را بنویسید. این کلمات همگی از متن درس گرفته شده‌اند و به این خاطر آورده شده‌اند تا کلمات را در یک مثال دیگر هم ببینید. بنابراین به معنای بیت‌ها دقت کنید تا معنای کلمات بهتر در ذهنتان بماند.

- | | |
|---|---|
| الف) چنان پهن <u>خوان</u> گرم گسترده | که سیمرغ در قاف قسمت خورد: |
| ب) هوا <u>ممد</u> حیات است خلق را لیکن | نگر که چون به <u>تعفن</u> از او به دهر وباست: |
| پ) ز درد عشق بمردم خبر دهید رفیقان | اگر <u>مفرح</u> صبر است در دکان طبییی: |
| ت) از رعد کوس در سر گردون فتد <u>طنین</u> | وز برق تیغ بر دل شیران فتد شرار: |
| ث) اگر نسیم صبا زلف او برافشاند | هزار جان <u>مقید</u> ز بند برهاند: |
| ج) از تو جهان رنج خویش چون <u>گسلد</u> | چون تو از او طمع خود نمی‌گسلی؟: |
| چ) آنچه آزار نیست، <u>عصیان</u> نیست | مردم آزار، مرد ایمان نیست: |
| ح) به گه <u>حشر</u> چو از خواب برانگیزندم | هم ز بهر تو ز هر سو نگران برخیزم: |
| خ) پیچید ضحاک بیدادگر | بدریش از <u>هول</u> گفتمی جگر: |

۲ برای هر کلمه دو هم‌خانواده بنویسید:

- الف) ممد:
ب) مفرح:
پ) مقید:
ت) تحقق:
ث) عصیان:
ج) اسم:
چ) عزم:
ح) حشر:

یادآوری زمان افعال

مصدر:

مصدر، شکلی از فعل است که زمان و شخص ندارد و با افزودن «ن» به انتهای فعل ساخته می‌شود، مثل: رفتن، گفتن، شنیدن، بردن و ...

نکته: مصدرها، از لحاظ دستوری، فعل به حساب نمی‌آیند؛ چون نه شخص دارند و نه شمار؛ بلکه اسم به حساب می‌آیند. پس آنها را هیچ وقت فعل به حساب نیاورید.

بن ماضی و مضارع:

بن	نحوه ساخت	مثال
بن ماضی	مصدر بدون ن	رفت، گفت، شنید، برد، ...
بن مضارع	امر بدون بـ	رو، گو، شنو، بر، ...

انواع فعل:

انواع فعل های ماضی:

نوع فعل	نحوه ساخت	مثال
ماضی ساده	بن ماضی + شناسه ماضی (م، ی، Ø، یم، ید، ند)	رفتیم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند
ماضی استمراری	می + بن ماضی + شناسه ماضی	می‌رفتیم، می‌رفتی، می‌رفت، می‌رفتیم، می‌رفتید، می‌رفتند
ماضی مستمر	داشت + شناسه ماضی + ماضی استمراری	داشتیم می‌رفتیم، داشتی می‌رفتی، داشت می‌رفت، داشتید می‌رفتید، داشتند می‌رفتند
ماضی نقلی	صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + شناسه نقلی (آم، ای، است، ایم، اید، اند)	رفته‌ام، رفته‌ای، رفته است، رفته‌ایم، رفته‌اید، رفته‌اند
ماضی بعید	صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + بود + شناسه ماضی	رفته بودم، رفته بودی، رفته بود، رفته بودیم، رفته بودید، رفته بودند
ماضی التزامی	صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + باش + شناسه مضارع	رفته باشم، رفته باشی، رفته باشد، رفته باشیم، رفته باشید، رفته باشند

نکته ۱: در سوم شخص ماضی ساده (مثل رفت، گفت)، شناسه نداریم؛ ولی چون بنا به تعریف، هر فعلی باید شناسه داشته باشد، می‌گوییم شناسه آن تهی (Ø) است. به همین دلیل، در جدول، برای آن شناسه تهی گذاشته شده است.

نکته ۲: در متون کهن، برای ساخت ماضی استمراری، به جای «می» از «همی» استفاده می‌شد و یا در انتهای فعل «ی» اضافه می‌شد: می‌رفتیم = همی رفتیم = رفتمی

انواع فعل های مضارع:

نوع فعل	نحوه ساخت	مثال
مضارع اخباری	می + بن مضارع + شناسه مضارع (م، ی، َ، د، یم، ید، - َ ند)	می‌روم، می‌روی، می‌رود، می‌رویم، می‌روید، می‌روند
مضارع التزامی	بـ + بن مضارع + شناسه مضارع	بروم، بروی، برود، برویم، بروید، بروند
مضارع مستمر	بن مضارع داشتن + شناسه مضارع + مضارع اخباری	دارم می‌روم، داری می‌روی، دارد می‌رود، داریم می‌رویم، دارید می‌روید، دارند می‌روند

نکته: به تفاوت شناسه‌های ماضی و مضارع در سوم شخص مفرد توجه کنید. در سوم شخص مفرد ماضی، شناسه، همان‌طور که گفته شد، تهی است ولی در سوم شخص مفرد مضارع، شناسه، َ د است.

فعل آینده:

نوع فعل	نحوه ساخت	مثال
آینده	بن مضارع خواستن + شناسه مضارع + بن ماضی	خواهم رفت، خواهی رفت، خواهد رفت، خواهیم رفت، خواهید رفت، خواهند رفت

تکنیس: دقت کنید که قسمت دوم فعل آینده با بن ماضی ساخته می‌شود نه بن مضارع.

۳ زمان، نوع، شخص و شمار افعال زیر را مشخص کنید:

الف) گفته بودم:

ب) داشتید می‌گفتید:

پ) رفته است:

ت) شنیدید:

ث) خواهیم دید:

ج) بنویسیم:

چ) می‌دید:

ح) دیده باشند:

خ) دارند می‌بینند:

د) می‌اندازی:

۴ فعل‌های خواسته شده را از مصدر «دیدن» بسازید:

الف) مضارع مستمر، اول شخص جمع:

ب) ماضی استمراری، دوم شخص مفرد:

پ) ماضی نقلی، سوم شخص جمع:

ت) آینده، دوم شخص جمع:

ث) مضارع اخباری، اول شخص مفرد:

ج) ماضی بعید، دوم شخص جمع:

چ) ماضی التزامی، سوم شخص مفرد:

تعیین هسته گروه اسمی

در درس‌های گذشته با انواع وابسته‌های پیشین و پسین آشنا شدید. با تشخیص وابسته‌ها، تعیین هسته هم بسیار ساده است. اولین اسمی که در گروه اسمی بیاید، هسته گروه اسمی است. این اسم، همیشه اولین کلمه‌ای است که کسر گرفته باشد. مثال: سرماخوردگی شدید سخنران اصلی برنامه، باعث لغو مراسم شد.

در این مثال، سرماخوردگی، اولین اسمی است که از سمت راست در گروه نهادی قرار گرفته است. برای این که مطمئن شوید کلمه‌ای اسم هست یا نه، به این نکته توجه کنید که اسم با یکی از راه‌های زیر شناخته می‌شود:

- (۱) قابل جمع بستن باشد: سرماخوردگی‌هایی که در این فصل اتفاق می‌افتد، معمولاً چندان جدی نیستند.
- (۲) بتوان «ی» نکره به آن اضافه کرد: سرماخوردگی‌ای که کامل خوب نشود، مشکلاتی برای بدن ایجاد خواهد کرد.
- (۳) صفت‌های اشاره «این» و «آن» را بتوان به آن اضافه کرد: این سرماخوردگی، با چند قرص برطرف می‌شود.
- (۴) بتوان آن را به عنوان نهاد، مفعول، متمم و ... در جمله به کار برد: سرماخوردگی، زود برطرف می‌شود (نهاد). این قرص، سرماخوردگی را برطرف می‌کند (مفعول). از سرماخوردگی نباید ترسید (متمم).

نکته ۱: یک اسم تنها هم یک گروه اسمی به حساب می‌آید که خودش، هسته خودش است. پس برای یافتن هسته‌ها و گروه‌های اسمی به اسم‌های تکی هم توجه کنید. مثلاً در جمله «به خانه می‌روم»، «خانه» یک گروه اسمی و خودش هم هسته است. پس ما در این جمله، یک گروه اسمی و یک هسته داریم.

نکته ۲: فراموش نکنید که تمام مصدرها، اسم به حساب می‌آیند؛ هرچند ممکن است با ملاک‌های بالا همخوانی نداشته باشند.

۵ در عبارت زیر، گروه‌های اسمی و هسته آنها را مشخص کنید:

هرچند ارائه چنین تعریف دقیقی از موضوع، مشکل است، باید این نکته مهم را هم دانست که قابلیت ارائه تعریف، نمی‌تواند معیار مناسبی برای سنجش اعتبار موضوعات باشد. در واقع، ما باید همیشه به کیفیت مسائل بنگریم نه این که صرفاً با دیدگاه‌های کمی، موضوعاتمان را در طبقه‌های بی‌معنی بگنجانیم.

قلمرو ادبی

۶ کنایه‌ها و معنای آنها را در هر مورد بیان کنید:

- الف) تو یک پارچه پوست و استخوان شده‌ای.
- ب) تمرین پرواز کار بدی نیست ولی برای تو نان و آب نمی‌شود.
- پ) وقتی به خود آمد، شب بود و مهتاب در آسمان پدیدار شده بود.
- ت) به خاک درت گر نیارم سجود مکافات آن بر سرم خاک کن

قلمرو فکری

۷ معنی عبارت زیر را بنویسید:

«اگر فکر و حواسم این جهانی است، بهره‌ای والاتر از بهر من نیست.»

امتحان نهایی ۱۰ نمره‌ای از درس هفدهم و هجدهم

الف) معنی عبارات زیر را به فارسی روان بنویسید.

- ۱ هر نفسی را دو نعمت است / دم فرو دادن و برآمدنش؛ / آن یکی مُمدّ حیات است، / این یکی مُفَرِّح ذات. (۱ نمره)
- ۲ به حشرم بده نامه در دست راست ز هولم در آن روز بی‌پاک کن (۰/۷۵ نمره)
- ۳ زنه‌ار دست از کار بشوید که اگر بی رغبت باری بر دوش کشید، نان تلخی وامی‌ستانید: (۰/۷۵ نمره)
- ۴ ننگ بزرگی بود که از تمرین سر بخورد. (۰/۵ نمره)

ب) معنی واژه: معنی واژه‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده را بنویسید: (۲/۵ نمره)

- ۵ خوان عدل را گسترده است:
- ۶ اسمای صدگانه خداوند:
- ۷ هلهله آنها در فضا طنین افکنده بود:
- ۸ پرواز روح می‌تواند تحقق پذیر باشد:
- ۹ تمام اندیشه‌های شما از هم می‌گسلند:
- ۱۰ الهی ز عصیان مرا پاک کن:
- ۱۱ برزیگری گفت با ما از کار سخن بگو:
- ۱۲ کار خود را با عشق درآمیزد:
- ۱۳ رسیدن به آن برایش میسر نبود:
- ۱۴ با هیچ چیز مقیّد نمی‌شود:

پ) درک مطلب:

- ۱۵ عبارت «روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد» به چه معناست؟ (۰/۵ نمره)
- ۱۶ در عبارت «بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم» منظور از «بر پشت زین ماندن» چیست؟ (۰/۲۵ نمره)
- ۱۷ کدام مفهوم از قطعه زیر برداشت می‌شود؟ (۰/۲۵ نمره)

ممکن از ناممکن می‌پرسد / «خانه‌ات کجاست؟» پاسخ می‌آید: «در رؤیای یک ناتوان.»
(۱) انسان‌های رؤیاپرداز انسانهای ناتوانی هستند که دائم به چیزهای ناممکن می‌اندیشند.

(۲) ناتوان همواره درباره مسائل ناممکن سوالات بیهوده می‌پرسد.

(۳) چیزهای ناممکن در ذهن انسان جای می‌گیرد و او را ناتوان می‌سازد.

(۴) ناتوان همیشه در حال رؤیاپردازی درباره چیزهای ناممکن است.

- ۱۸ در بیت زیر منظور از «بی‌غمان» چه کسانی است؟ (۰/۲۵ نمره)

«دلَم را بده عزم بر بندگی نه چون بی‌غمانم هوسناک کن»